

گاهنامه هنر و مبارزه

5 سپتامبر 2011

<http://g-honar-v-mobarze.blogfa.com/>



طبقه کارگر در اروپا و ایالات متحده، راست، چپ و خنثی

نوشته جیمز پتراس

ترجمه توسط حمید محوی

par James Petras



Mondialisation.ca, Le 3 septembre 2011

وخامت بحران در اروپا و ایالات متحده پاسخ های متفاوتی را در طبقه کارگر و طبقه میانی برمی انگیزد. در اروپا، و به ویژه در کشورهای مدیترانه ای (یونان، اسپانیا، پرتغال و ایتالیا)، بی کاران جوان، کارگران و کارمندان پائین رتبه طبقه متوسط، یک سری اعتصابات سراسری، اشغال میدان های عمومی، و اشکال دیگری از کنش مستقیم اجتماعی را سازماندهی کرده اند.

در عین حال، طبقه متوسط، کارمندان بخش خصوصی و صاحبان شرکت های کوچک تجاری به سوی «راست افراطی» روی آورده اند، و یا نمایندگانشان را از هم اکنون انتخاب کرده و بخش دیگری از آنها در حال تصمیم گیری برای انتخاب وزرای ارتجاعی در پرتغال، اسپانیا، یونان و شاید در ایتالیا هستند.

به عبارت دیگر، تعمیق بیش از پیش فزاینده بحران به افزایش مخالفان انجامید، و در نتیجه از یک سو موجب به قدرت رسیدن نهادهای جبهه راست شد، و از سوی دیگر قابلیت چپ فرا پارلمانی را در کنش های خیابانی افزایش داد.

بر خلاف این جریان، در مرکز و در شمال اروپا، راست افراطی و جریان های نئوفاشیست بین کارگران و طبقه متوسط کم درآمد از ذخیره چپ میانی و راست میانی در حد قابل توجهی گسترش یافت. ثبات نسبی که کارهای ثابت به وجود می آورد و شامل شمار زیادی از طیف طبقه کارگر در کشورهای شمالی می شد، بیش از پیش از احزاب نژاد پرست ضد مهاجر و اسلام ترسا پشتیبانی کردند (1).

در ایالات متحده، به استثناء چند مورد قابل توجه، طبقه کارگر به شکل منفعل شاهد چرخش به راست حزب دموکرات و جذب راست افراطی توسط حزب جمهوری خواه بود. در ایالات متحده بر خلاف اروپای جنوبی جناح چپ وجود ندارد و سیاست راست افراطی در کنگره و کاخ سفید در ایالات متحده، تنها می تواند موجب نوعی نفی منفعلانه شود.

خیلی دور از اتحاد طبقه کارگر، بحران اقتصادی، پیش از همه پراکندگی، نبود اتحاد و تناقضات داخلی آن را آشکار می سازد.

جذب راست - چپ

یکی از دلایلی که وجه مشخصه نفوذ گرایشات راست را بین کارگران اروپای شمالی توضیح می دهد، فروپاشی احزاب، رهبران و ایدئولوژی طبقه کارگر است. حزب کارگر و سوسیال دموکرات سیاست های نئو لیبرال را به کار بستند و در عین حال در پی ارتقاء راه کارهای صادراتی شرکت های چند ملیتی هستند. آنها از کاهش مالیات برای شرکت های بزرگ دفاع کردند، در جنگ های تجاوزکارانه امپریالیستی (علیه افغانستان، عراق و لیبی) شرکت نمودند، از جنگ علیه به اصطلاح تروریسم، و به ویژه علیه کشورهای مسلمان پشتیبانی کردند و در عین حال با گسترش گروه های فاشیست و راست افراطی اسلام ترسا راه مدارا را در پیش گرفتند و حتی به اقدامات مستقیم برای اخراج مهاجران در اروپا دست زدند.

احزابی که به چپ میانی تعلق دارند و در اروپا حکومت می کنند (سوسیال دموکراسی و حزب کارگر) و راست میانی (سرکوزی، کامرون و مرکل) حملات خود را علیه «چند فرهنگ گرایی» (نام کد برای حقوق مهاجران مسلمان) افزایش دادند. هدف از مدارا و بهره برداری از اسلام ترسای کسب آرای ضد خارجی با کمترین هزینه و توجیه شرکت در جنگ های تجاوزکارانه اسرائیل و ایالات متحده در خاور میانه و در آسیای جنوبی است.

به این ترتیب رژیم هایی که به ایدئولوژی حاکم تعلق دارند، اتحاد طبقه کارگر را با کارگران مهاجر تضعیف کرده و تلاش های هماهنگ جامعه مدنی علیه نژاد پرستی نئو فاشیست را نیز مورد حمله قرار داده اند. یعنی نئو فاشیست هایی که سعی می کنند تعابیر پر شور و حرارت تری از اسلام ترسای عرضه کنند و چنین تمایلاتی کاملاً منطبق بر ایدئولوژی صهیونیست ها می باشد که از پاکسازی قومی دفاع می کنند.

سندیکاها غالباً به دلیل افزایش کارگرانی که به شکل موقت و پاره وقتی کار می کنند، اعضای خود را از دست دادند، و این بخش از حرفه ای های پاره وقتی نیز بیشتر به فراخوان های راست افراطی حساسیت نشان دادند. علت دیگری که به همین اندازه پر اهمیت می باشد، این است که سندیکاها دیگر برای آموزش سیاسی جهت گسترش اتحاد بین کارگران سرمایه گذاری نمی کنند. حتی در اروپای شمالی که دستمزدها باز هم افزایش می یابد، هم کاری سندیکاها با شرکت ها، کارگران را در رابطه با تبلیغات ضد مهاجر و اسلام ترسا، شکننده و بی دفاع ساخته است.

در چنین شرایطی، در نبود سازماندهی و تشکیلات کارگری، یک نوع مبارزه طبقاتی انحرافی کارگران را علیه کارگران پائین دست تر یعنی علیه کارگران مهاجر برمی انگیزد. در نتیجه نئوفاشیست ها با بهره برداری از ملیت گرایی فرهنگی و ارتقاء آن زمین بیشتری را اشغال می کنند، مضافاً بر این که سندیکاها و احزاب سوسیال دموکرات به شکل فعال از طریق آموزش کارگران و مبارزه طبقاتی با آن مقابله نمی کنند.

به عبارت دیگر، کنش و ایدئولوژی نئولبرال احزاب و سندیکاها «چپ میانی» هویت سیاسی طبقه کارگر را خدشه دار ساخته و درها را برای نفوذ راست باز می گذارد. پر واضح است که رهبران چپ میانی یا سندیکاها برای تصمیماتی که باید اتخاذ گردد به اعضای خود مراجعه نمی کنند، بلکه تصمیمات سیاسی را به آنها تحمیل می کنند، و به این ترتیب سلاح بسیار مؤثری در اختیار «راست افراطی» قرار می دهند تا به وسیله آن به اصل «ممتازگرا»ی نظام سیاسی در طیف چپ میانی حمله کنند.

بر خلاف این روند، در غرب اروپا، بحران عمیق اقتصادی، به دلیل شرایط سختی که بانک های اروپای شمالی و غربی تحمل کرده اند و به دلیل سیاستمداران راست میانی و چپ میانی، موجب شده است که آگاهی سیاسی و طبقاتی حساس تری رشد کند. فراخوان های راست افراطی در خصوص سیاست ضد مهاجر و ضد مسلمان تأثیر اندکی روی کارگران اروپای غربی در رابطه با میزان بی کاری و برش های وحشیانه در بازنشستگی و درآمدها داشته است.

کارگران اروپای شمالی با راست و سیاست مدارن آن و بانک داران متحد شده اند و با تکیه به ایدئولوژی نژاد پرستانه خواستار اقدامات سخت تر علیه کشورهای اروپای غربی هستند که بر اساس آن کارگران کشورهای مدیترانه ای تنبل و بی مسئولیت ارزیابی شده و آنها را متهم می دانند زیرا همیشه در تعطیلات به سر می برند.

در واقع، کارگران یونانی، پرتغالی و اسپانیایی بیشتر کار می کنند، تعطیلات کمتری شامل حالشان می شود و بازنشستگی نامطمئن تری در انتظارشان است.

همان احساسات نژاد پرستانه که کارگران اروپای شمالی را علیه مهاجران تشویق می کند، الگوهای ملیت گرایی را علیه کارگران مبارز اروپای جنوبی تغذیه کرده، و به این ترتیب زمینه نزدیکی به تمایلات راست را فراهم می سازد.

بانک داران معتبر و رهبران سیاسی اروپای شمالی به مالیات دهندگان طبقه متوسط و کارگران، برای کمک به همتا های برگزیده شان در اروپای جنوبی که مقروض هستند، فشار می آورند، و بانک داران و سیاست مداران اروپای جنوبی نیز برای بازپرداخت قروضی که هم تاهای اروپای شمالی آنها به حسابشان واریز کرده اند، به کارگران و کارمندان رسمی فشار می آورند. کارگران کشورهای امپریالیستی شمال اروپا را قانع کرده اند که سطح زندگی آنها به دلیل بی مسئولیتی و قروض پرداخت نشده کشورهای جنوب اروپا است که به خطر افتاده، و نه به دلیل سوداگری و وام های بی مسئولانه بانک دارهای شمالی.

در کشورهای جنوبی اروپا کارگران به شکل مضاعف به استثمار قرض دهنده گان کشورهای شمال اروپا و برگزیدگان محلی در می آیند، به همین علت از آگاهی طبقاتی بیشتری برخوردار هستند و بی عدالتی نظام سرمایه داری محلی و امپریالیست را درک می کنند.

در شرایطی که کارگران اروپای شمالی در اتحاد با طبقه رهبران مالی خودشان هستند، با عصبانیت به کارگران خارجی و مهاجر نگاه می کنند و بر این اساس از جانب راست ضربه پذیر می شوند، و آشکارا به اعتصابات یونان، اسپانیا و پرتغال اعتراض می کنند،

و مبارزانی که در این کشورها دست به حرکت سیاسی می زنند، تعطیلات سازمان یافته آنها را در جزایر مدیترانه و تفرج گاه های ساحلی مخدوش می سازد.

مبارزه ایدئولوژیکی که می بایستی کارگران اروپای شمالی را علیه وضعیت مالی و برگزیدگان مالی و سوداگران خودشان بسیج کند، به خصومت علیه کارگران کشورهای اروپای جنوبی و کارگران خارجی تبدیل ساخته است.

کمک به خارج، جنگ های امپریالیستی و ضرباتی که به بودجه های اجتماعی وارد می شود موجب شده است که رقابت، ولی این بار برای کاهش دائمی خدمات اجتماعی بالا بگیرد و در عین حال کارگران را در یک سو و بی کاران محلی و مهاجر از سوی دیگر را در مقابل یکدیگر قرار دهد.

اتحاد بین المللی بین کارگران به شدت تضعیف شده و به جای آن بعضا شاهد گسترش شبکه های بین المللی راست افراطی هستیم که تبلیغات ضد خارجی (و ضد سوسیالیست) شدیدی را پی گیری می کنند، و به همان شکلی که در کشتار 70 نفر از جوانان چپ در نروژ دیدیم که بیشتر آنها از مبارزان حزب کارگر بودند. به عبارت دیگر تبلیغات ضد خارجی می تواند تا حد ارتکاب به عمل و تهدیدات مرگبار عینی علیه طرفداران حقوق خارجیان مهاجر پیش برود.

راست افراطی با حمله به خارجیان مهاجر و مسلمانان آغاز کرد و اکنون جریان های پیشگام و چپ محلی را که از آنها پشتیبانی می کنند آماج تهاجمات خود می گیرد. این جریان در اتحاد با ایدئولوژی صهیونیست و طرفداران فناتیک اسرائیل (به ویژه در ایالات متحده) و اسلام ترسای نئوفاشیست برای حمله به آنهایی که از حقوق فلسطینی ها دفاع می کنند ابعاد باز هم پیچیده تری پیدا کرده است، یعنی موضوعی که آندرس بهرینگ برویک(2) قاتل فاشیستی که 70 نفر را در نروژ کشت، روی آن چندین بار تأکید داشته است.

مشکل این جا است که احزاب سوسیال دموکرات و محافظه کاران لیبرال «قابل احترام» به دلایل انتخاباتی، در رابطه با فراخوان های ضد مهاجر و ضد مسلمان از سوی راست افراطی، با یکدیگر متحد شده اند تا رأی کارگران را جذب کنند. در حالی که می توانستند به شکل دیگری عمل کنند، و برای کاهش نابرابری به اصلاحات عمیق دست بزنند، اصلاحاتی که بودجه مالی آن می توانست از طریق مالیات تدریجی و افزایش سرمایه گذاری های اجتماعی تأمین گردد، یعنی راه کاری که می توانست به اتحاد کارگران (محلی و مهاجر) در رویارویی با سرمایه بیانجامد.

ولی از آن جایی که اتحاد و هم بایی طبقاتی در طبقه کارگر وجود ندارد، موجب شد که پسران و دختران مهاجرها و به ویژه جوان ترهائشان که از بی کاری خیلی بیشتر از دیگران رنج می برند، به کنش های مستقیم دست بزنند، مانند غارت فروشگاه های محلی، رویارویی مستقیم با پلیس، و تخریب های گوناگون، که نمونه ای از آن را در شورش هایی که در ماه اوت 2011 انگلستان را به لرزه انداخت دیدیم. علت این است که سیاست مداران طبقه کارگر را ندیده می گیرند، و همین امر موجب بالاگرفتن خشونت راست افراطی، شورش های افراطی مهاجران و غارت فروشگاه ها می شود.

برگزیدگان کارگران تمام این موارد را از جایگاه تماشایی می بینند و تنها به محکوم کردن تمایلات افراطی و خشونت بسنده کرده، و سپس در خواست می کنند که ضایعات وارد آمده مورد بررسی قرار گیرد، ولی بی آن که با انتقاد از خود برنامه ای برای متحول ساختن ساختارهای اجتماعی و اقتصادی عرضه کنند که در واقع سر منشأ اصلی تمام این تمایلات راست افراطی و خشونت کارگران و بی کاران است.

ایالات متحده : اوج راست

بر خلاف اروپا، راست افراطی در ایالات متحده عین نظم عمومی به حساب می آید. سیات های خشونت آمیز ضد مهاجر موجب شد که تقریباً یک میلیون کارگر بی جواز یا اعضای خانواده های مهاجر در سه سال اول ریاست جمهوری اوباما اخراج شوند، یعنی سه برابر بیشتر از سال هایی که ژرژ دابلیو بوش رئیس جمهور بود.

جنبش اعتراضی چای («تی پارتی») جنبش اعتراضی در آمریکا که از عقاید محافظه کاران دفاع می کند) اعضای کنگره حزب جمهوری خواه می خواهند با همکاری کاخ سفید ضربه گسترده ای به بیمه های اجتماعی وارد سازند. رسانه های بخش حاکم، کنگره، کاخ سفید، سیاست مدارانی که بنیادگرایان مسیحی و شخصیت و پر نفوذ ترین سازمان های صهیونیست را نمایندگی می کنند، همگی فعالانه اسلام ترسایی را تشویق کرده، و تبلیغات گسترده و تند و تیزی را علیه مسلمانان سازماندهی می کنند و یکی از بهانه های دائمی آنها نیز برافراشتن پرچم نا امنی عمومی می باشد.

سیاست مداران زیرک در ایالات متحده در رابطه با سیاست نژاد پرستانه از راست افراطی اروپا جلوتر هستند. راست افراطی توپ هایش را به سوی برنامه های اجتماعی تنگدستان، طبقه کارگر و کارمندان رسمی (به ویژه آموزگاران) نشانه می گیرد.

بر خلاف اروپا، بخش مهمی از طبقه کارگر و تنگدستان در ایالات متحده منفعل بوده و مانند انگلستان خیزشی در آنها دیده نمی شود، و مانند هم کارانشان در اروپای شمالی به شکل ناگهانی به راست متمایل نمی شوند و مانند کارگران مبارز اروپای جنوبی دست به

اعتصاب نمی زنند. سندیکاهای ایالات متحده، به استثناء سندیکاهای بخش دولتی ویسکانسین، در منازعات بزرگ کاملاً غایب بودند. رهبران سندیکاهای ایالات متحده به لابی های نهادهای حزب دموکرات می پردازند و قادر به بسیج کردن اعضای خود نیستند که علاوه بر این بیش از پیش تعدادشان کاهش می یابد.

«تی پارتی» بر خلاف هم نوعانش در اروپای شمالی، به دلیل حملات گسترده ای که علیه برنامه های اجتماعی و مردمی مانند «مدیکار» (3)، «مدیکید» (4)، بیمه بیکاری، بیمه اجتماعی، و تمام برنامه هایی که به نفع کارگران و خانواده های ایالات متحده ایجاد شده، کارگران زیادی را جلب نمی کند.

از سوی دیگر، بحران اقتصادی ایالات متحده مانند کشورهای ساحل دریای مدیترانه موجب جنبش و حرکت خاصی نشده است، زیرا سندیکاهای ایالات متحده وجود خارجی ندارند (93 درصد از بخش خصوصی فاقد سندیکا می باشد) و یا منفعل هستند.

تا اینجا طبقه کارگر در ایالات متحده تنها تماشاگر بالا آمدن راست افراطی بوده است، زیرا رهبران آنها سرنوشتشان را با حزب دموکرات گره زده اند و این حزب نیز دامنه وسیعی را برای طرح های راست افراطی پذیرفته است.

نتیجه

ایالات متحده، بر خلاف اروپا، بی هیچ مانعی از نئولیبرالیسم به سوی راست افراطی حرکت می کند، طبقه کارگر و طبقه متوسط بی آن که واکنشی نشان دهد قربانی منفعل راست یا چپ می گردد.

در اروپا، بحران کنونی تضاد عمیقی را بین طیف کارگران اروپای جنوبی در گرایشات افراطی به چپ و گرایشات فزاینده کارگران اروپای شمالی به راست افراطی را نشان می دهد. کمال مطلوب اتحاد بین المللی کارگران جای خود را در بهترین حالت به اتحاد منطقه ای بین کارگران اروپای غربی و در بدترین حالت به شبکه گروهک های راست در کشورهای اروپای شمالی داده است. با سقوط اتحاد بین المللی، نظریات نژادپرستانه و ملیت گرایانه در شمال گسترش می یابد، در حالی که در کشورهای جنوبی جنبش های کارگری به جریان های اجتماعی متعددی می پیوندند که بی کاران، دانشجویان، مدیران فروشگاه های کوچک و بازنشستگان را در بر می گیرد.

جریان راست روی ناامیدی رأی دهندگان چپ میانی در اروپای غربی سرمایه گذاری می کند، ولی هم زمان باید با مقاومت بسیار جدی کارگران و جنبش های اجتماعی فرا پارلمانی رویارویی کند.

ولی در ایالات متحده و اروپای شمالی، راست افراطی هیچ مانع آگاهی در برابر پیش روی هایش نمی بیند، نه در خیابان و نه در محل کار. در هر دو زمینه، تنها فروپاشی اقتصادی یا بحران اقتصادی دراز مدت در ترکیب با کاهش ویران گر کمک ها و طرح های اجتماعی می تواند به باززایی جنبش های کارگری بیانجامد. امیدوار باشیم که بیداری باطن آگاه طبقاتی در جبهه چپ تحقق پذیرد و نه در جبهه راست افراطی.

جیمز پتراس،

استاد اسبق جامعه شناسی در دانشگاه بینگهامتون، نیویورک، دارای 50 تجربه مبارزاتی در مبارزه طبقاتی می باشد. او تجربیاتش را در اختیار آنهایی قرار می دهد که در برزیل و آرژانتین از زمین و کار محروم هستند. عنوان آخرین کتاب او:

The Arab Revolt and the Imperialist Counterattack.

پانوشت

(1)

[European and US Working Class Politics: Right, Left and Neutered](#)

(2)

Anders Behring Breivik

(3)

Medicare

نام سیستم بیمه بهداشتی که توسط دولتی برای افراد 65 سال به بالا ایجاد شده است

(4)

Medicaid

نام سیستم بیمه بهداشتی که توسط دولت برای افراد و خانواده های کم درآمد ایجاد شده است

منبع:

<http://www.mondialisation.ca/index.php?context=va&aid=26362>